

فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال هشتم شماره بیست و ششم، بهار ۱۳۹۵ (صص ۶۰-۴۳)

## معرفی شاعر فارسی‌گوی «نورمحمد گنجابوی» و بررسی اثر منظوم وی تحفه‌النصیر

دکتر عبدالغفور جهان‌دیده\*

### چکیده

نورمحمد گنجابوی متخلص به «نورانی» از شاعران فارسی‌گو و گمنام بلوچستان در قرن دوازدهم هجری است. وی ساکن شهر گنجابه بوده که از این شهر در متون کهن فارسی، به عنوان *قند/بیل* یاد شده است. مهم‌ترین اثر این شاعر کتاب تحفه‌النصیر است که اثری منظوم است و حدود ۳۵۰۰ بیت دارد. مضمون این اثر، تاریخی در توصیف جنگ‌های نصیرخان نوری حاکم بلوچستان و احمدخان ابدالی فرمانروای افغانستان، با سیک‌های منطقه پنجاب است، این دو حاکم، از سرداران برجسته نادرشاه افشار بوده‌اند که پس از برافتادن نادر، هرکدام در منطقه خود به حکومت رسیدند. گنجابوی این اثر را در بحر متقارب و به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده است. از متن کتاب معلوم است که سراینده آن به دقایق سخن فارسی آگاه بوده است. گنجابوی تحت تأثیر شاعران بزرگی چون فردوسی، نظامی، سعدی و مولوی است و خود نیز نسبت به این تأثیرپذیری معترف است؛ کتاب تحفه‌النصیر با اطلاعات تاریخی‌ای که در مقطعی خاص از شبه‌قاره می‌دهد، می‌تواند برای تاریخ-پژوهان منبعی مهم باشد؛ از سوی دیگر این اثر می‌تواند برای پژوهشگران ادب فارسی در شبه‌قاره، منبعی قابل اعتنا باشد. هدف اصلی مقاله حاضر، شناساندن این شاعر فارسی‌گوی و معرفی مهم‌ترین اثر وی است؛ از همین رو، کتاب تحفه‌النصیر منبع اصلی مقاله حاضر به شمار می‌آید و مقاله درباره بررسی این کتاب و شرح حال سراینده آن است و اطلاعاتی نیز درباره ممدوح شاعر به دست می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نورمحمد گنجابوی؛ تحفه‌النصیر؛ نصیرخان نوری.

### مقدمه

زبان شیوای فارسی، پس از اسلام، با ادب گران‌سنگ خود و کارنامه درخشانی که دارد، سرمایه ملی

---

\*Email: [jahandideh@cmu.ac.ir](mailto:jahandideh@cmu.ac.ir) چابهار

ایران‌زمین است و این زبان «رشته‌ای استوار و ناگسستنی بوده است و هست که همه تیره‌های ایرانی را که زبان‌ها و گویش‌های گوناگون داشته‌اند و دارند، به یکدیگر می‌پیوسته است و می‌پیوندد. افزون بر آن، این زبان، برنشسته بر بال‌های سخن پارسی، تا به سرزمین‌های دور راه برده است و گونه‌ای جهانشاهی (امپراتوری) فرهنگی را پدید آورده است که از کاشغر تا قیروان را دربر می‌گرفته است» (کزازی، ۱۳۸۴: ۱۷۹)

بلوچستان به سبب همجواری با خراسان بزرگ و سیستان، جایگاه پرورش ادب فارسی بوده است، امیران و حاکمان محلی، همچون شاهان بزرگ در دربارهای خود از شاعران فارسی‌گو استقبال کرده و به آن‌ها صله‌های بزرگ می‌داده‌اند. شاعران پارسی‌سرای فراوانی در این سرزمین به ظهور رسیده یا زندگی کرده‌اند. از میان آن‌ها می‌توان به شیخ محمد ذرافشان، ناطق مکرانی، قاضی نورمحمد گنجابوی، زیب مگسی، عبدالله پیشنی و... اشاره کرد.

متون کلاسیک به‌جا مانده از دوران گذشته، بخشی از هویت و میراث فرهنگی و تاریخی هر ملت و قومی به شمار می‌آید، مردم بلوچستان تاریخ خود را با شعر نگاه داشته‌اند، گرچه بیشتر اشعار تاریخی به گویش‌های محلی است، اما فارسی به عنوان زبان اداری و رسمی دربار حاکمان محلی و مدارس، همواره نزد افراد درس‌خوانده، دارای جایگاه خاصی بوده است و حاکمان و شاعران و نویسندگان در درجه نخست از این زبان برای سرودن و کتابت و ثبت اسناد استفاده کرده‌اند.

نورمحمد گنجابوی از آن دسته از شاعران است که به فارسی شعر گفته است و بی‌گمان می‌تواند در میان شاعران بلوچستان پاکستان دارای منزلت و مقامی بالا باشد، وی توانسته است بخشی از تاریخ این سرزمین را در قالب شعر و روایت برای نسل‌های پس از خود به یادگار بگذارد.

### سوالات تحقیق

با عنایت به اینکه جنگ‌نامه تحفه‌النصیر مهم‌ترین اثر گنجابوی، گویای احوال و بخشی از تاریخ زمان اوست، سؤال این است که ۱- این اثر تا چه اندازه می‌تواند در شناخت تاریخی بخش‌هایی از شبه‌قاره مؤثر باشد؟ و ۲- شعر فارسی چه جایگاهی در دربارهای امیران محلی بلوچستان پاکستان داشته است؟

### هدف تحقیق

هدف از بررسی این اثر تاریخی، معرفی آن به علاقه‌مندان به ادب فارسی شبه‌قاره و پژوهشگران تاریخ بویژه سرزمین‌های سیند و بلوچستان پاکستان است.

## پیشینه تحقیق

قریب به اتفاق شاعران بلوچستان پاکستان، در ایران گمنام هستند و در منابع تاریخی و ادبی فارسی ایران، نامی از آن‌ها برده نشده است. نورمحمد گنجابوی یکی از شاعران مهم این منطقه است که در ایران و منابع تاریخی و ادبی گمنام است. نام این شاعر و مختصری از نمونه شعر وی در کتاب «شعر فارسی در بلوچستان» اثر انعام‌الحق کوثر آمده است، این کتاب را مرکز تحقیقات ایران و پاکستان در سال ۱۳۵۳ شمسی در راولپندی پاکستان منتشر کرده است، در این کتاب هیچ اشاره‌ای به زندگی وی نشده است، کوثر ضمن ذکر نمونه‌هایی از اشعار وی، به مختصری از احوال خاندان گنجابوی و جنگ‌های میرنصیرخان با سیک‌ها که گویا برگرفته از همین کتاب است، پرداخته است. بنابراین منبع اصلی این مقاله در شرح احوال سراینده و ممدوح وی، متن کتاب تحفه‌النصیر است.

## زندگی شاعر

نورمحمد گنجابوی، فرزند قاضی عبدالله معروف به «کلهورا» است. تاریخ تولد و وفات وی در هیچ‌کدام از منابع موجود نیامده است، آن‌قدر معلوم است که «وی در دوران حکمرانی نصیرخان نوری (۱۷۴۹ تا ۱۷۹۴) قاضی‌القضات دربار و یکی از سه عضو حاکم شرع در وزارت مذهبی بلوچستان پاکستان بوده است.» (احمدزئی، ۱۹۹۴: ۲۹۲) تا آن‌جا که خود در کتاب جنگ‌نامه آورده است، سال ۱۱۷۸ هـ.ق (تاریخ ختم کتاب) زمان پیری وی بوده است. (گنجابوی، ۱۹۹۰: ۱۷۵) در باره مرگ وی گفته‌اند: «مجاهد بوده و در برابر دشمن متجاوز جنگیده و شهید شده است» (دهوار، ۱۹۸۵: ۷۲۵)، برخی از کلیات زندگی وی را می‌توان از مثنوی جنگ‌نامه تحفه‌النصیر او دریافت کرد.

وی نسب خود را در اصل عرب و از خاندان عباسی می‌داند و می‌گوید همه اجداد وی عالمان دین بوده و منصب قضاوت داشته‌اند، و خود نیز همین پیشه را بر عهده داشته است.

همی‌دانم این از نسب و از حسب	که در گنجهام قاضی از جدّ و آب
ز روی نسب نیز عباسیم	ز فضل و هنر گنجه را قاضیم
چو از بهر مردم گهر سفتنی است	ز احوال خود هم سخن گفتنی است

(گنجابوی، ۱۹۹۰: ۳۲)

.... پدرپیشه‌ام است قاضی‌گری	به قاضی‌گری ضم بده شاعری
من اول به گنجابه قاضی بدم	در آشغال آن امر راضی بدم

که هفتاد پُشت از آب و جد مرا به موروثه می‌آمده این قضا (همان: ۳۳) گنجابوی اهل شهر گنجاوه و منسوب به همین شهر است؛ این شهر به شکل گنجاوه یا گنداوگ هم تلفظ می‌شود، و در منابع تاریخی و جغرافیایی کهن فارسی و عربی از این شهر به عنوان قن‌دابل/بیل یاد می‌شود. «شهر قن‌دابل شهری بزرگ و مهم و مرکز بازرگانی ناحیهٔ بدهه بوده است و بدهه زمینی هامون است در میان طوران و مکران و مولتان. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۵۰)» از قرار معلوم مقصود از بدهه همان قوم براهویی است» (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۰۸) یا شاید محل زندگی این قوم بوده است.

کچ یا کچی، بزرگترین ناحیهٔ بلوچستان به مرکزیت کلات بوده است، این منطقه از نظر طبیعی بی‌نظیر و دارای زمین هموار و گرمای طاقت‌فرسایی است، مرکز سیاسی کچی، گنداوه (گنجاوه) بوده است که در مسیر درهٔ «مولا» واقع و اهمیت آن به این است که اقامت‌گاه زمستانی خان‌کلات بوده است. (جی‌بی‌ت، بی‌تا: ۱۲۴)

نیای گنجابوی در صدر اسلام همراه با فاتحان مسلمان به منطقهٔ مکران آمده است. «وی پس از این که تصمیم گرفت که در منطقهٔ مکران اقامت کند و ماندگار باشد، حاکم یا فرماندهٔ سپاه مسلمین، زمین و ضیاع زیادی را در منطقهٔ پنجگور به وی واگذار کرد تا از راه درآمد آن‌ها بتواند زندگی خوبی داشته باشد، این فرد پس از مدت‌ها زندگی در این منطقه، خاندان قاضی را به وجود آورد و اولاد و فرزندان وی در آن‌جا و شهرهای اطراف مشهور شدند. از افراد پرآوازهٔ این خاندان قاضی محمد داوود پدر بزرگ قاضی نورمحمد است، وی به تقوا و پارسایی و دانش، مشهور خاص و عام بود. فرمانروای شهر بکهر، سلطان محمدخان، پیش قاضی داوود آمد و او را به عنوان پیشوای منطقهٔ خود برای اقامت به بکهر برد، و در منطقهٔ گنج‌آباد زمین‌های آبادی را به او سپرد تا از درآمد آن‌ها امرار معاش کند، تا این که گنج‌آباد به محل اقامت دائمی خاندان قاضی تبدیل شد، قاضی نورمحمد نیز همانند پدر بزرگش همچنان سعی می‌کرد تا شهرت و نفوذ خاندان خود را محفوظ نگه دارد تا این که او توانست نظر نصیرخان نوری را به خود جلب کند و حامی قدرتمندی - که امیر سرشناسی بود - برای خود بیابد... سرانجام قاضی نورمحمد در جنگ با دشمن شورشی در منطقهٔ کچ کشته می‌شود» (Baluch Muhammad sardar khan, 1984: 31-32)

#### میر نصیرخان نوری ممدوح شاعر

نصیرخان نوری (۱۷۱۶-۱۷۹۴م). مشهورترین و باقدرت‌ترین حکمران از خوانین کلات بلوچستان است. بنا به نقل بیشتر تاریخ‌نویسان، جد بزرگ خاندان خوانین کلات - که به احمدزئی مشهور

هستند- قنبر بوده است. دربارهٔ نسب و قبیلهٔ این خاندان نیز قریب به اتفاق تاریخ‌نویسان آن‌ها را از قوم براهویی و طایفهٔ کمبرانی می‌دانند.

نصیرخان نوری و احمدشاه ابدالی هردو از خاصان دربار نادرشاه بودند، نصیرخان در مدت‌زمان حضور یازده‌ساله خود در دربار و رکاب نادرشاه، تجربیات زیادی آموخت. (مری، ۲۰۰۷: ۱۲۹)

با کشته شدن نادرشاه، ارتش بزرگ و قدرتمندش از هم پاشید و هریک از سرداران او با نیروهای تحت امر خود، به سوی سرزمین اصلی خود حرکت کرد. از جمله احمدخان ابدالی قسمت‌هایی از افغانستان امروزی را تصرف کرد و امیر علم‌خان خزیمه بر قانات و سیستان مسلط شد و نصیرخان، کلات و بخش‌های وسیعی از بلوچستان را به دست گرفت. با اعلام استقلال توسط نصیرخان، او به گسترش قلمروی خود در شمال پرداخت و در نتیجه بین او و احمدخان ابدالی بر سر مناطق تحت نفوذ درگیری به وجود آمد. (سپاهی، ۱۳۸۵: ۴۸)

در کتاب‌های تاریخی و جنگ‌نامهٔ گنجابوی از شجاعت و دلیری نصیرخان، بسیار سخن گفته‌اند، یکی از مواردی که تقریباً همهٔ کتاب‌های تاریخی مربوط به خوانین کلات، آن را نقل می‌کنند این است که «میرنصیرخان در یکی از جنگ‌ها، آن‌قدر بی‌اختیار شد که رشتۀ جنگ و مقام فرماندهی سپاه از یادش رفت و تنها به قلب لشکر سیک‌ها حمله برد در این اثنا چتروسنگ فرمانده لشکر سیک، به مقابله با او برخاست، فرماندهٔ سیک در برابر نصیرخان نتوانست تاب بیاورد و به او پُشت کرد، نصیرخان به تعقیب او پرداخت و در همین حالت، یکی از لشکریان سیک به طرف نصیرخان تیر انداخت، تیر به اسب او اصابت کرد و آن را از پای درآورد، خان با چابکی برخاست و در همین حین عمامه از سرش بر زمین افتاد و با این اتفاق موهای بلند بلوچی‌اش بر شانه‌هایش ریخت، یکی از سیک‌ها خواست تا او را بکشد اما سیکی دیگر گفت این برادرت است او را نکش. پس از این بود که نصیرخان هنگام رسیدن به اردوگاه دستور داد تا موهایش را بتراشند به این دلیل که موهای بلندش او را از شهادت محروم کرده بود. (نصیر، ۱۹۸۶: ۷۵-۷۶)» از صحنه‌های دیگری که در جنگ-نامه حکایت از شجاعت نصیرخان دارد، نبرد وی با جانوران سهمگینی چون شیر و نهنگ است. شاعر خان را همانند پهلوانان حماسی و اسطوره‌ای با نیرویی فوق‌العاده توصیف می‌کند، ولی سعی در آن دارد که حوادث به رنگ واقعی باشند تا این‌که قدرت فوق بشری قهرمانان آن‌ها را از واقعیت دور نکند. (گنجابوی، ۱۹۹۰: ۱۰۴)

بیگلربیگی بلوچستان یعنی نصیرخان یکی از قوی‌ترین حکومت‌ها را دارا بود، دامنه حکومتش از غرب به بمپور و جاسک و دژک و از شمال به کویته (شال)، شمال شرق به دیره‌غازی‌خان و داجل و هراند، شرق به مرزهای سیند و جنوب به لس‌بیله و کیچ می‌رسید. (مَری ۲۰۰۲: ۱۳۹)

زبان اداری و رسمی نصیرخان، فارسی بود، اما حضار در جلسات و گردهمایی‌ها به زبان بلوچی سخن می‌گفتند. خان دارای سکه‌ای بود که به آن نصیرخانی می‌گفتند. (همان: ۱۴۲)

نصیرخان در سال ۱۷۹۵م. در شهر گنداوه فوت کرد و او را در کلات دفن کردند در تشییع جنازه وی نمایندگان از افغانستان و عمان شرکت داشتند و خلیفه عثمانی و شاه ایران به مناسبت مرگ او پیام تسلیت فرستادند. نصیرخان تقریباً صد سال عمر کرد. (همان: ۱۴۷)

#### معرفی کتاب تحفه‌النصیر

تحفه‌النصیر کتابی است منظوم در بحر متقارب مثنی محذوف که بیش از ۳۵۰۰ بیت دارد، چنان‌که از اسم آن معلوم است تحفه‌ای است که به نصیرخان نوری حاکم و امیر کلات تقدیم کرده و در توصیف دلاوری‌ها و جنگ‌های نصیرخان نوری اول با دشمنان است. مصحح کتاب در مقدمه آن آورده است: «نصیرخان هشت بار به منطقه پنجاب حمله آورد و کتاب حاضر، روایت و توصیف هفتمین جنگ وی (۶۴-۱۷۶۳م) است، تمام آنچه از حرکت لشکر نصیرخان از کلات به سوی پنجاب و هندوستان و برگشت وی از آن‌جا، در معرض دید گنجابوی بوده در جنگ‌نامه آورده است» (گنجابوی ۱۹۹۰: ۱۴) تاریخ اتمام نظم کتاب، بنا به گفته سراینده آن در آخرین بیت منظومه ۱۱۷۸ هجری قمری است:

بشد ختم، از سال هجری گذشت هزار و صد، افزون به هفتاد و هشت. (همان: ۱۷۵)

این کتاب تا سال ۱۹۹۰ میلادی به صورت نسخه خطی دست به دست می‌گشته است، تا این‌که نصیرخان احمدزئی آن را به دست آورد و پس از تصحیح در انتشارات دانشگاه بلوچستان پاکستان و شهر کویته در ۲۱۱ صفحه در قطع رقعی و به شمارگان ۵۰۰ نسخه به چاپ رسانید. اگرچه وی با چاپ کردن این کتاب خدمت بزرگی به ادب فارسی و تاریخ بلوچستان کرده است، اما متأسفانه آن را به طریق علمی تصحیح یا به نحو شایسته‌ای رونویسی نکرده است، برخی از مصراع‌ها، واژه‌هایی را کم یا بیش دارند و متن از غلط‌های املائی نیز خالی نیست، این اغلاط و عیوب شاید از نسخه یا نسخ خطی‌یی بوده که او در اختیار داشته است و آن‌ها را کاتبان ناآگاه، به این گونه رقم زده باشند. به نظر نگارنده این مقاله، آشنا نبودن مصحح به دقایق زبان فارسی و فنون شعری، عامل

مهم مغلو ط و معیوب بودن برخی از ابیات و مصراع‌های این کتاب است. به عنوان نمونه، برخی از ابیات مغلو ط و معیوب به قرار زیر هستند:

که شاه‌ها همه کارت با خردیست دلت روشن از پرتو ایزدی است (همان: ۱۰۹)

مصراع اول بیت فوق، یک هجا کم دارد و خردی را به جای «بخردی» آورده است.

نظامی که با خضر بوده جلیس به خلوتگاهش ندیدم انیس (همان: ۳۱)

مصراع دوم بیت فوق، در هم ریخته است، شاید به دلیل مخدوش بودن نسخه، مصحح نتوانسته است، درست آن را تشخیص دهد. این مصراع احتمالاً این گونه بوده است: «به خلوتگاهش دیدم او را انیس».

منش عرض کردم که ای خان دین ثواب غذا یافتی از یقین (همان)

بیت فوق غلط املائی دارد، به جای واژه «غذا»، غذا آورده است.

جنگ‌نامه نه تنها از نظر هنر شاعری اثری قابل توجه به نظر می‌آید، بلکه از نظر تاریخی و جغرافیایی و مردم‌شناسی می‌تواند منبعی قابل اعتماد باشد، زیرا سراینده این اثر بنابر اظهار خود، در جنگ‌های مورد توصیف با لشکر نصیرخان همراه بوده است، حتی جزئیات و لحظه‌های حساس جنگ را توصیف و نام بسیاری از جنگاوران دلاور را همراه با مشخصات قبیله‌ای آن‌ها، ذکر می‌کند. بسیاری از شهرها و مناطق و موقعیت آب و هوایی و جمعیتی آن‌ها را نام می‌برد و همانند سفرنامه به رسوم محلی مردم شهرهای آن زمان نیز اشاراتی دارد.

گنجابوی در تشریح همراهی خود در جنگ می‌گوید، زمانی که داوطلبان جنگ از هرطایفه و قومی داشتند جمع می‌شدند و خان برای رفتن به جنگ آماده شده بود، او نیز در محضر خان حاضر می‌شود و می‌گوید:

بگفتم من آیم به تو بالضرور نگردم ز تو یک دمی نیز دور (همان: ۵۱)

خان در جواب او می‌گوید: راهی که می‌رویم دور و دراز است و تو بهتر است بمانی و همراه نشوی. ولی گنجابوی اصرار می‌ورزد و خان به ناچار اجازه همراهی او را می‌دهد به شرطی که:

به نظم آر نامه که پذیرفته‌ای وفا کن به چیزی که خود گفته‌ای (همان: ۵۱)

گنجابوی پیشنهاد خان را می‌پذیرد و می‌گوید:

ز اول الی آخرش خامه را روان می‌کنم گرم هنگامه را (همان)

در توصیف یکی از جنگ‌ها، از مبارزان و اقوام آن‌ها این گونه نام می‌برد:

یکی میر زرک مبارک‌سیر که «زهری» لقب دارد آن نامور

که با خان خویش است هم نوکرش  
دوم میر گهرام مگسی که او  
دگر میر میرو، سر ایل «زند»  
همان سرور ایل «محمدحسن»  
ز «ساسولی» آن سروری خوش سیر  
به صدق و صفا هست فرمانبرش  
بود پیش خان از وفا سرخرو  
نه یک ایل بلکه دگر ایل چند  
«مزار» شهید آن جوان فطن  
بهادر شهید و صفرخان دگر.... (همان: ۱۲۳)

به عنوان نمونه محله‌ها و اقوامی را که در شهر کلات زندگی می‌کنند، این گونه تشریح می‌کند:

دو قسم است ایل براهوئیان  
نفهمی اگر معنی این سخن  
به دست یمین است سرابانیان  
سرابانیان اند و هم جهلیان  
شنو معنی این سخن را ز من  
ز قلات وز دست چپ جهلیان (همان: ۵۰)

در توصیف شهرهای میان راه گاهی به جزئیات هم می‌پردازد و موقعیت و اماکن مهم را تشریح می‌کند.

چو سرهند شد پادشا را مقام  
به شهر اندر آمد که از دور چرخ  
همه شهر ویرانه گشته خراب  
به جز بوم دیگر ندیدم کسی  
ز بهر تماشا همه خاص و عام  
شده همچو بغداد بی کاخ و کرخ  
نه مردم درو بُد نه مرغ و دواب  
اگر هرچه در شهر گشتم بسی (همان: ۱۱۱)

وی به برخی رسوم محلی و ایلی آن زمان اشاره می‌کند که از دیدگاه مردم شناختی و جامعه-شناسی مورد توجه هستند، به عنوان مثال در توصیف اقوام بلوچ، به رسوم مهمان پذیری، صحرانشینی و زندگی در سیاه چادر، پناهنده پذیری و موهای بلند مردان آن‌ها اشاره می‌کند:

به مهمان‌نوازی سمر گشته‌اند  
سیه خانه دارند و صحرانشین  
و گر زینهاری رود پیش شان  
بگویند «باهوت» در لفظ خویش  
به جود و سخا مشتهر گشته‌اند  
غیور اند در کار ناموس و دین  
ز آسیب دشمن بیاید امان  
نهندش سرو مال خود را به پیش...  
بلوچان مودار خوانندشان (همان: ۳۸)

#### سبب تألیف کتاب

گنجابوی خود در سبب تألیف کتاب می‌گوید: در شغل قضاوت بودم و در ضمن به شعر و شاعری نیز می‌پرداختم.

بسی عرضه بود از عبارات و نظم  
عبارات بل استعارات نظم



بفرموده خانِ زمانِ بارِها  
 چرا یک کتابی ز تصنیف خویش  
 به من از تَلَطُّف که نورانیا  
 که نامت بماند درین روزگار  
 نسازی چو تصنیف‌سازانِ پیش  
 بگفتم به چشم ای کریم‌الزمان  
 چنین چند بار آن مبارک سیر  
 به بزم خردِ پرورانِ یادگار  
 درین فکرم اما به دل داشتَم  
 ولی می‌نمودم تغافل در آن  
 بگفتا، بگفتم به چشم و به سر  
 که در وصف آن بحرِ جود و کرم  
 به تاریخِ ابّ و جدِ با حیاش  
 کتابی نویسم به وصف و ثناش  
 تتبع کنم نظم شهنامه‌را (همان: ۳۵)

گنجابوی می‌گوید که نخست دیباچه این کتاب را سرودم و به شاه (احمدشاه ابدالی) تقدیم کردم و گفتم که منظومه را در ادامه این دیباچه خواهم سرود و شخصاً در جنگ شرکت می‌کنم تا جزئیات وقایع را با چشم خود ببینم و به نظم درآورم اما یک شرط دارم و آن است که پس از پیروزی، شاه منصب قضاوت دربار را به عنوانِ صلّه به من بدهد، خان پذیرفت که خواسته وی را به شاه برساند:

نوشتم چو دیباچه این کتاب  
 که بدهد مواجب ز قاضی‌گری  
 به نام شهنشاهِ عالی جناب  
 دگر صلّه شعر هر چه از کرم  
 در آن شهر از مرحمت‌گستری  
 کنم نیز زین جا دوات و قلم  
 کنی مرحمت از عطای خودم  
 تتبع به شهنامه سازم نخست  
 بگفتا قبولم بود این سخن  
 تویی قاضی آن جا نه دیگر کسی  
 و گر صلّه شعر تو بر من است  
 که گفته است رستم خداوند رخس  
 همان ملک و آن مال و هم آن قضا  
 که شاهنشهِ عادلِ پر خرد  
 کتابی که بنوشته‌ای در سفر  
 به پیش شهنشاهِ گیتی ستان  
 دعا کردمش کای سحابِ کرم  
 به نام شهنشاهِ عالی جناب  
 در آن شهر از مرحمت‌گستری  
 کنی مرحمت از عطای خودم  
 نویسم ظفرنامه‌ای محترم  
 که باشد به الفاظ و معنی درست.  
 چو ملکم دهد قادر ذوالمنن  
 مواجب هم از شاه گیرم بسی  
 بر عاقلان این سخن روشن است  
 به دشت آهو ناگرفته مبخش  
 امیدم چنان است پیش خدا...  
 اگر مهربانی نماید دهد  
 بخوردی تو ده ماه خونِ جگر  
 برم تحفه تا شاهِ دُرّ دران...  
 بمان در جهان مکرّم و محترم

از آنجا دوات و قلم را به دست گرفتیم به امر آن یلِ حق پرست  
 نخستین به بحر رملِ خامه را روان کرده بنوشتیم آن نامه را  
 ز تمحید و شکر و سپاسِ خدا ز نعت رسولِ شفیع الورا... (همان: ۳۶)

گنجابوی ادامه می‌دهد: نخست تحفه‌النصیر را به بحر رمل آغاز کرده بودم و یک شب در شهر  
 ایشکارپور، خان دیباچه منظوم را خواند و آن را بسیار تحسین کرد و گفت: «اگر چه نظم در بحر  
 رمل که مثنوی مولوی به همین وزن است، خوش و پسندیده است اما جنگ‌نامه بهتر است که به  
 وزن شاهنامه فروسی باشد.

ولی گر به بحر تقارب سخن کنی شرح خوش تر بود ای فطن (همان: ۳۷)

بنابراین گنجابوی پیشنهاد خان را می‌پسندد و نظم جنگ‌نامه را دوباره از نخست آغاز می‌کند.

#### شاعری نورمحمد گنجابوی

نورمحمد گنجابوی از شاعران مهم فارسی‌گوی بلوچستان در قرن ۱۲ هجری است، اثر شعری وی  
 جنگ‌نامه تحفه‌النصیر است و اگر آثار دیگری هم داشته باشد، هیچ‌کدام از آن‌ها منتشر نشده‌اند، وی  
 در جنگ‌نامه نام کتاب دیگری موسوم به «کیچ‌نامه» را ذکر می‌کند که در شرح جنگ نصیرخان با  
 ملک‌دینار امیر شهر کیچ و پیروان مذهب ذکر است، اما تا آن‌جا که نگارنده این مقاله پژوهیده  
 است، چنین اثری تاکنون چاپ و منتشر نشده است.

همه یک‌به‌یک حال آن نامدار در آن کیچ‌نامه‌ست تفصیل‌وار (همان: ۴۵)

گنجابوی شاعری مداح است، وی نصیرخان را در جنگ‌نامه مدح کرده و اشعارش را به نام او  
 سروده و به او تقدیم کرده است و در چندین جا از کتاب تقاضای صله نیز کرده است.  
 جنگ‌نامه اثری تاریخی و حماسی است و آن را می‌توان در ردیف حماسه‌های تاریخی جای داد.  
 از ساختار این منظومه می‌توان دریافت که مطالعه و تتبع دیوان‌های شعر شاعران بزرگ فارسی‌گوی  
 مانند فردوسی، نظامی، مولوی و... وی را در سخنوری پخته‌تر کرده است.

تخلص شاعری وی چنان‌که از شعرش معلوم است «نورانی» بوده و ممدوح او در چند جا از  
 جنگ‌نامه وی را به همین نام مورد خطاب قرار داده است، این تخلص احتمالاً برگرفته از لقب  
 خاندانی نصیرخان نوری است که ممدوح وی و به او بسیار علاقه‌مند بوده است.

بود راه باریک نورانی توان رفتش در پسِ مصطفی (همان: ۲۱)  
 به نورانی ایضاً ترحم نما نصیبش بکن رویت مصطفی (همان: ۳۰)

بفرموده خان زمان بارها به من از تَلَطَّف که نورانیا... (همان: ۳۵)  
وی در به کاربردن فنون و صنایع ادبی مهارت داشته است و از اشعار او معلوم می‌گردد که کتاب‌های معمول مربوط به این فنون را مطالعه کرده است:

به علم عروض و قوافی دلم	شده مایل و شد از آن حاصلم
هم از مثنوی و قصاید غزل	در اشعار موزون نمودم عمل
ز حدو و زتأسیس و قید و دخیل	بینی ز هر صنعت او دلیل...
ز ترصیع لفظی، هم از معنوی	بینی در آیات این مثنوی
چو تقطیع او را بخوانی شگرف	بینی به وزنش کم و بیش حرف
ز تردیف و تقلیب و تجنیس نیز	نیابی درو جُز ثواب ای عزیز...
بینی ز اقوا و اکفا درو	تو از قافیه ای یَل نامجو... (همان: ۳۴)

اندرز و حکمت تقریباً در همه صفحات کتاب به نظر می‌آید و از این لحاظ گنجابوی بیشتر تحت تأثیر سعدی است و گاهی اندرزه‌های خود را همراه با حکایت و تمثیل همراه می‌سازد.

اگر بر سپهر برین می‌روی	وگر بر زمین حکمران می‌شوی
اگر بر بلندی و گر در مُعاک	چو خاکی شدی می‌روی زیر خاک (همان: ۴۰)
چو این است انجام کار جهان	که در خاک خفتند کارآگهان
تواریخ بنگر ز احوالشان	بکن عبرت و پند گیر ای جوان
ز انجام کار جهان شو خبر	مشو غرّه بر ملک و مال ای پسر
بر آن دار همت ز آغاز کار	که حق باد راضی و تورستگار
بدانی حق دولت بندگان	نهی پا به راه پرستندگان (همان: ۱۱۲)
به گوش دلت این نصیحت شنو	نصیحت چه این پند و حکمت شنو
خدا یک زبانت بداد و دو گوش	که کم گویی یعنی فرا زان نبوش (همان: ۱۱۳)

#### حکایت

یکی در حدِ مرو دیوانه بود	نه دیوانه‌ای بلکه فرزانه بود
شب و روز گشتی به کوه و به دشت	چنین سال و یک چند بر وی گذشت
گیا خوردی و پوشش او گیا	به این دو عمل داشتی کیمیا
به سالی به شهر آمدی او دو بار	یکی صیف و دیگر شتا زارزار
گرستی بگفتی که ای اغنیا	اگر صیف بگذشت و آمد شتا

ز سنجاب وز قاقم و از سمور      به سرما شما داشتید ار سرور  
 ز توی و کتان اگر صیفتان      به شادی گذشت است ای موسران  
 به ماهم گذشت از شما هم گذشت      شما را نیفزود ز ما کم نگشت (همان: ۴۱)

گنجابوی از شاعران بزرگ فارسی تأثیر پذیرفته و این تأثیرپذیری آشکارا در جنگ‌نامه مشهود است، چون موضوع این کتاب جنگ و مبارزه است، بیشترین تأثیر را از شاهنامه فردوسی پذیرفته است، و خود به موضوع تبعیت از فردوسی، معترف است و بارها از آن سخن گفته است، اما در هر حال جنگ‌نامه در سخنوری و صلابت و استواری با شاهنامه فاصله بسیار دارد.

تبع کننده ز شهنامه‌ام      از آن گرم گشته است هنگامه‌ام  
 امیدم بود از سخن‌پروران      که بیند از روی دانش بر آن (همان: ۱۷۲)

نمونه‌های دیگری از اقتباس گنجابوی از شاعران فارسی‌گوی:

زکس عاریت را نپذیرفته‌ام      دلم خواست هرچ آن، همان گفته‌ام (همان: ۱۷۳)  
 بیت فوق از نظامی است که با جابه‌جا کردن کلمات آن را به بحر متقارب درآورده است:

عاریت کس نپذیرفته‌ام      آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام (نظامی، بی تا: ۱۶)

ابیات زیر برگرفته از داستان خدو انداختن پهلوان عرب بر حضرت علی(ع) در مثنوی مولوی است:

بین مثنوی مولوی روم را	که تا او چه گفتا درین ماجرا
که آن شیر یزدان دلدل سوار	درانداخت یک گبر در گیر و دار
تف انداخت بر سوی آن نامدار	تعجب نمود آن یل کامگار
رها کرد از قتل آن داشت دست	بپرسیدش آن کافر بت پرست
چرا داشتی دست از قتل من	علی ولی، گفتش ای اهرمن
که اول من از غیرت کار دین	همی کشتمت بهر حق ای لعین
دمی چون به سویم تف انداختی	تو این جنگ نفسانیت ساختی
مرا نفس گفتا که در این دمت	به خون غرق سازم سر و پیکرت
رها کردم ای سگ بدلقا	که نفسانیت شد به کار خدا ...

(گنجابوی، ۱۹۹۰: ۸۷)

تأثیرپذیری از آیات و احادیث و اقتباس و تضمین از آن‌ها از ویژگی‌های کتاب جنگ‌نامه است: خدا گفت گرچه گلو و اشربو      ولیکن نگفته گلو تا گلو

بخوان لام تعلیل در یعدون  
 بیت نخست به بخشی از آیه ۳۱، سوره الاعراف اشاره دارد: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. ای آدمی‌زادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی خود را بیارایید و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده‌روی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.

بیت دوم نیز به آیه ۵۶ سوره الذاریات اشاره دارد: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

از اشارات و تلمیحات به زندگی پیامبر و وقایع تاریخی اسلام، همانند بسیاری از شاعران دیگر بویژه در بخش‌های مربوط به ستایش خداوند و نعت پیامبر و وصف معراج، به وفور استفاده کرده است:

نینداخت او سایه بر فرش خاک  
 از آن سایه انداخت بر عرش پاک  
 گذشت از سپهر برین پایه‌اش  
 که تا عرش آساید از سایه‌اش...  
 کسی کو کند شق قمر چون قلم  
 قلم گر نگیرد به دست او، چه غم (همان: ۲۲)  
 توصیف در جنگ‌نامه گنجابوی جایگاه ویژه‌ای دارد، وصف‌های این شاعر ساده و زیبا و دارای ارزش ادبی است. یکی از بهترین وصف‌های وی، توصیف تفنگ است:

تفنگی نگویم سیه ازدها  
 ز برق آتش، از رعد دارد صدا  
 به چشم محبان محبت‌نما  
 نگاری بود طرفه و دلربا...  
 به لب خال دارد چنان دل‌نشان  
 کزو بر ندارد نظر دیده بان  
 بسی دوست باشد بر آن خان دین  
 که هر دم برو شد ندیم و قرین  
 بگبرد به هر ساعت اندر برش  
 فرود آورد سر به گوش اندرش  
 بدو راز پنهان کند آشکار  
 چنان چون که یاران یک‌دل به یار  
 چودرگوش اومی نهد گوش، خان  
 هنوزش نبرداشته از گوش، گوش  
 که هان دشمنت را دریدم جگر  
 عصای کلیم است مگر آن نگار  
 به خواری به خاکش فگندم نگر!...  
 که بردوست دوست است، بر خصم مار... (همان: ۶۴)

گاهی توصیف‌های کوتاه زیبایی نیز زینت‌بخش کلامش است:

قلم‌وار بادش عدو دیرگاه  
 دریده‌دل و بی‌سر و روسیاه (همان: ۲۹)

اغراق که از ویژگی‌های آثار حماسی است، در بیشتر توصیف‌های وی مشاهده می‌شود، وی دربارهٔ بختیارخان از فرماندهان نظامی می‌گوید:

چو انشا کند نامه آن حق پرست  
بیفتد قلم از عطارد ز دست  
چو بینی ز اشعار سازد رقم  
نظامی گریزد به راه عدم  
به بزم و به رزم آن یلِ حق پرست  
بسی برتر از رستم و حاتم است  
به فوج جوانان جنگی هزار  
که هریک فزون بُد ز اسفندیار  
درآمد به لشکرگه خان دین  
نمودند سعدین با هم قرین... (همان: ۷۰)

گنجابوی در شعر خود از واژه‌ها و اصطلاحات محلی نیز استفاده کرده است، به عنوان نمونه اصطلاح «دوست بودن» معادل لفظی «دوست بیگ *dōst bayag*» بلوچی است و به معنی محبوب بودن است و وی در وصف تفنگ می‌گوید:

بسی دوست باشد بر آن خان دین  
که هر دم برو شد ندیم و قرین (همان: ۶۴)  
«تیار» واژه‌ای اردو، به معنی آماده است که البته در بلوچی هم رواج دارد، وی آن را چند بار در شعر خود به کار برده است:

تفنگی پُر و ماشه کرده تیار  
فتیله نموده به ماشه سوار (همان: ۱۲۶)  
شعر گنجابوی علاوه بر اشکالات وزنی، در قافیه نیز از عیب خالی نیست و گاهی البته به ندرت عیوبی در قافیه به نظر می‌رسد و این در حالی است که خود نیز از عیب‌های قافیه خبر دارد و می‌گوید:

بود کم درو قافیه، شایگان  
اگر شایگان‌ش بود رایگان...  
نبینی ز اقوا و اکفا درو  
تو از قافیه ای یل نامجو (همان: ۳۴)  
در بیت‌های زیر عیب‌های قافیه مشهود است:

گذشتند از «کوه‌گت» فوج فوج  
گذشته از آن کوه خان بلوچ (همان: ۱۵۹)  
بجستند از عرصه آن بدرگان  
به رویش ناستاد کس از سیکان (همان: ۱۲۸)

### چکیده مطالب کتاب و موضوع آن

کتاب را مطابق معمول بسیاری از کتاب‌ها و دیوان‌های شعر آن زمان با حمد خداوند و نعت رسول (ص) آغاز می‌گردد:

به نام خدای جهان‌آفرین  
زمین و زمان انس و جان‌آفرین

خدای عظیم و علیم و خبیر  
 خدایی که خلق جهان آفرید  
 بود خالق‌الخلق بالا و پست  
 بود واجب او با وجود قدم  
 در نعت رسول اکرم:

سرِ سروران تاجِ آزادگان  
 جهان را مطاع و خدا را مطیع  
 بود خاتم‌الانبیاء رُسل  
 فضائل که بود انبیا را تمام  
 در گنج هستی از او باز شد

در ادامه نعت رسول خدا در وصف معراج آن حضرت نیز سخن می‌گوید و به توصیف اصحاب پیامبر و خلفای راشدین می‌پردازد:

شبی کز شرف غیرت روز بود  
 تو گویی برآمد به شب آفتاب  
 در آن شب برید الهی ز دور  
 نجوم آن شب از دیده‌های سفید  
 نباید چنین گفت کو بُد به خواب  
 نثاری که بر فرق احباب ریخت  
 به تخصیص آن‌ها که چارند خاص

پس از حمد و ثنا خدا و رسول و اصحاب او، به مدح احمدشاه ابدالی امیر سرزمین افغان‌ها که هم‌پیمان نصیرخان بود می‌پردازد و از او به عنوان دُرّ دُرّان، پادشاه زمان نام می‌برد و در ادامه میرنصیرخان نوری را نیز مدح و در حق او دعا می‌کند:

... به مدح و ثنایش نرانم قلم  
 بگویم ز انصاف و عدل و سخاش  
 الهی همیشه بدارش برین  
 نگویم ز جاه و جلال و حشم  
 زجود و کرم دین و داد و حیاش  
 به حق نبی رحمة‌العالمین (همان: ۲۹)

پس از مدح ممدوحان، در وصف سخن و سخنگویان و شعرای متقدمین می‌سراید:  
 بیا ای سخن شرح کن وصف خویش  
 که از هر صفت وصف تو هست بیش

نگفتی کسی گر نبودی سخن      چو حیوان همه بسته بودی دهن

به غیر از سخن صیت عالم نبود      نظیر سخن نامده در وجود.....(همان:۳۱)

شاعر در ادامه از احوال خود و سبب تألیف کتاب سخن می‌راند و اظهار می‌کند که جهت تألیف کتاب، خود را نزد خان رسانده و «چون که به قلات رفتم آن امیر نامور را دیدم که در فکر جهاد با سیک‌ها بود من به او گفتم، در غزا به همراه تو خواهم آمد، ولی اگر در جهاد خداوند یارت شد و بر اعدا پیروز شدی و پادشاه به تو امارت سرزمینی بزرگ را عطا کرد، مرا در دربار خود به منصب قاضی‌القضاتی برگزین! (همان:۳۵)

پس از دیباچه، متن کتاب را با نژاد و نسب بلوچ‌ها آغاز می‌کند و در این جا از افسانه‌ها و داستان‌ها و روایت‌های محلی شایع در میان برخی از مردم، در باره نژاد بلوچ استفاده می‌کند و پس از آن، از نیاکان خان تمجید و آن‌ها را برمی‌شمارد و سپس به موضوع اصلی منظومه که نبرد خان کلات با سیک‌های منطقه سِند است می‌پردازد که خود با مقدمه‌ای مفصل همراه است. در این مقدمه از حرکت به سوی سِند و دیدار بزرگان دین و عارفان آن‌جا سخن می‌گوید تا این که سپاهیان کمکی به فرماندهی شخصی به نام بختیارخان به آن‌ها می‌پیوندند و گزارشی از شهر جینپوت دریافت می‌کنند که:

چو در شهر جینپوت رفتم به سیر      بگشتم، ندیدم درو هیچ خیر

شده شهر از جور سیک‌ها خراب      همه مردمانش به رنج و عذاب

همه شهر ویران درون و برون      همه قصر و کاخش شده سرنگون

مساجد همه بود ویران درو      معابد خراب آخور اسپان درو... (همان:۷۱)

می‌گوید که در این شهر و شهرهای دیگر آن‌جا علما و عرفا در رنج بودند و سیک‌ها زمین‌ها و مناطق را بین خود تقسیم کرده و از روی ستم فرمانروایی می‌کردند، سرانجام لشکر خان و شاه افغان به هم می‌رسند و به یاری یکدیگر در نزدیکی شهر لاهور جنگ را علیه سیک‌ها آغاز می‌کنند و جنگاوران بسیاری را نام می‌برد و نبرد دلاورانه و کشته شدن مردانه آن‌ها را توصیف می‌کند. (همان:۷۲-۹۳)

گنجابوی ضمن شرح و توصیف صحنه‌های جنگ گاهی رشته سخن را قطع و به حکایت‌های گوناگون متناسب با موضوع کتاب می‌پردازد؛ نبرد خان با شیر و نهنگ بخشی از حکایت‌های کتاب را تشکیل می‌دهد، خان در طول سفر جنگی و در میانه راه به شیری برمی‌خورد که با نیروی خود و



به کمک ابزار جنگی آن را از پای درمی‌آورد. و نیز در یکی از مناطق میان راه مردم از دست نهنگی شکایت می‌برند که از میان آب رودخانه سر بر می‌آورد و دام‌های آن‌ها را می‌خورد.

چو ارّه دهان دارد و چارچنگ      چو چنگال شیر و دهانِ پلنگ  
 ز دستش همه مردمان در فغان      نگویم فغان، بل رسیده به‌جان...  
 سخن در دهان بود کان شیرچنگ      برآمد ز دریا به دم بی‌درنگ (همان: ۶۴)

خان تفنگی در دست می‌گیرد و نهنگ را از پای درمی‌آورد.

### نتیجه

زبان فارسی در بلوچستان در دوره‌ای خاص، به‌عنوان زبان رسمی و ادبی مورد نظر بوده است. درباره‌ها و مراکز حکمرانی کوچک و بزرگ این سرزمین، به این زبان اهمیت داده و شاعرانی را پرورده‌اند که امروزه اغلب در منابع تاریخی و ادبی فارسی ایران، گمنام هستند. نورمحمد گنجابوی از جمله شاعرانی است که در دربار نصیرخان نوری، قدرتمندترین حاکم بلوچستان پاکستان در قرن دوازدهم هجری می‌زیست، وی همانند شاعران قصیده‌سرای فارسی، ممدوح داشت و آن‌ها را مدح می‌گفت و صله دریافت می‌کرد، مهم‌ترین اثر برجای مانده از وی، کتاب منظوم تحفه‌النصیر است. این اثر از حماسه‌های تاریخی است که علاوه بر اهمیت ادبی آن، از نظر تاریخی نیز قابل توجه است، مهم و مفید بودن مطالب این کتاب از این جهت است که سراینده خود شخصاً در جنگ‌ها همراه بوده و بیشتر حوادث را جزء به جزء تشریح کرده است. تصحیح مجدد، چاپ و انتشار این اثر می‌تواند به ایرانشناسی و شناخت بلوچستان پاکستان سرزمین سِند کمک زیادی بکند.

## منابع

۱. قرآن کریم
۲. احمدزئی مبرنصیرخان، تاریخ بلوچ و بلوچستان، جلد پنجم، کویته پاکستان: اکادمی بلوچی، ۱۹۹۴.
۳. اصطخری، مسالک و ممالک، چاپ سوم، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۳۸.
۴. بارتولد، و. تذکره جغرافیای ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۸.
۵. باستانی پاریزی محمدابراهیم، از سیر تا پیاز، چاپ پنجم، تهران: نشر علم، ۱۳۹۱.
۶. جی پی تت، قدیم بلوچستان، مترجم اردو: انور رومان، کویته پاکستان: انتشارات گوشه ادب، بی تا.
۷. دھوار ملک محمد سعید، بلوچستان، کویته، پاکستان: ۱۹۸۵.
۸. سپاهی، عبدالودود بلوچستان در عصر قاجار، قم: انتشارات گلستان معرفت، ۱۳۸۵.
۹. کزازی، میرجلال الدین، آب و آیین، تهران، انتشارات آیدین، ۱۳۸۴.
۱۰. کوثر انعام الحق، شعر فارسی در بلوچستان، راولپندی: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳.
۱۱. گنجابوی نورمحمد، تحفه النصیر، به کوشش نصیرخان احمدزئی بلوچ، کویته پاکستان: دانشگاه بلوچستان، ۱۹۹۰.
۱۲. مری شاه محمد، بلوچ قوم قدیم عهد سی عصر حاضر تک، لاهور پاکستان: انتشارات تخلیقات، ۲۰۰۷.
۱۳. نصیر گل خان، تاریخ بلوچستان، چاپ سوم، پاکستان: انتشارات رومی، ۱۹۸۶.
۱۴. نظامی گنجوی، کلیات نظامی گنجوی، مطابق نسخه وحید دستگردی، تهران: موسسه انتشارات نگاه، بی تا.

15. Baloch Mohammad sardar khan, **Literary history of the baluchistan**, Quetta: Baluchi academy 1984